موازنه شکننده میان مقاومت و حامیان تروریسم در سوریه

سبحان محقق

اشاره

در حال حاضر این سؤال ذهن بسیاری را به خود مشغول کرده است که بحران سوریه بالاخره به کجا انجامیده است؟ آیا ارتش سوریه بر تروریست‌ها پیروز شده است؟ آیا آوارگان می‌توانند به شهر و دیار خود برگردند؟ و آیا کار بازسازی آغاز شده است؟

پاسخ دادن به این سؤالات، با توجه به آنچه که در عرصه میدانی جریان دارد، کار چندان آسانی نیست؛ از یک طرف، ارتش سوریه بر حدود ۷۰ درصد خاک این کشور، مسلط شده است و اکنون استان «رقه»، مناطق کردنشین، استان «ادلب» و بخش‌هایی از استان «حماه» از کنترل دولت مرکزی و ارتش سوریه خارج است.

با این حال، در سوریه هنوز شرایط جنگی حاکم است؛ مردم منتظر هستند که ارتش کار تروریست‌های «جبهه النصره» را در ادلب و حماه یکسره کند و در شهر رقه نیز همین احساس میان ساکنان آن وجود دارد؛ بر اساس گزارش میدانی «فارین پالیسی»، مردم این شهر عملیات ارتش علیه شبه‌نظامیان کرد تحت حمایت آمریکا را انتظار می کشند.

اما، به نظر می‌رسد که در سوریه ،پیشروی نیروهای مقاومت و ارتش این کشور کم و بیش متوقف است، در ادلب و حماه هر چند تبادل آتش با تروریست‌ها گزارش می‌شود، ولی ارتش پشت دروازه‌های این شهر متوقف است. در ارتباط با شبه‌نظامیان کرد و مناطق تحت‌اشغال آنها نیز هنوز سیاست مشخصی از جانب دمشق اتخاذ نشده است.

مقاله حاضر، به علل ایجاد چنین وضعیتی می‌پردازد و بخصوص، رویکردهای دو کشور ترکیه و آمریکا در قبال سوریه را مورد توجه قرار می‌دهد.

سرویس خارجی

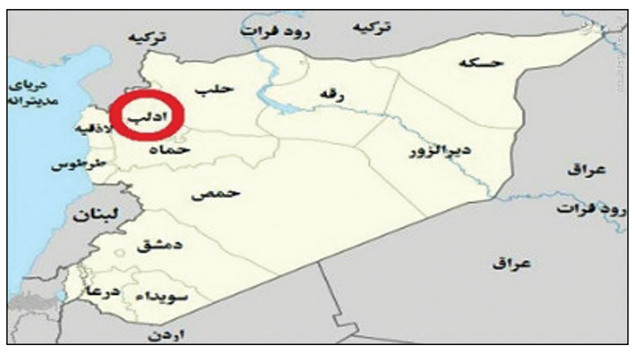

*** توقف ارتش سوریه در پشت دروازه‌های ادلب، نقطه امیدی برای آمریکا شد تا لااقل شکست نخورد و به فکر ایجاد توازن نیرو در سوریه باشد. از این پس بود که تمرکز آمریکا روی مناطق شرق فرات و قلمرو شبه‌نظامیان کرد، دو چندان شد.**

*** علی رغم شکست خفت‌بار آمریکا و متحدانش در جنگ داخلی سوریه، آنها توانسته‌اند پرونده این جنگ را همچنان باز نگه دارند.**

اگر بخواهیم یک جمع‌بندی از تحولات و جنگ داخلی هشت ساله سوریه به دست دهیم، می‌توانیم بگوییم که علیرغم شکست خفت بار آمریکا و متحدانش در جنگ داخلی سوریه، آنها توانسته‌اند پرونده این جنگ را همچنان باز نگه دارند.

در حال حاضر کسی نیست که بخواهد شکست تروریسم را در سوریه انکار کند؛ همه می‌دانند و طی سال‌های اخیر شاهد بوده‌اند که نیروهای ارتش سوریه و مقاومت تروریست‌های تکفیری و غیر تکفیری را از شهرهای بزرگ و کوچک بیرون رانده‌اند، و حتی بیابان‌های حمص، دیرالزور و السویدا و درعا را از وجود عناصر تروریستی پاک کرده‌اند و داعش نیز حتی از پایتخت و مقر خلافت خود خوانده‌اش، یعنی «رقه»، عقب نشسته است.

اما، اکنون آیا می‌توان گفت که همه چیز در سوریه برای تروریست‌ها و حامیان آنها تمام شده است؟ مسلما اینگونه نیست. همین مسئله وضعیت کنونی در سوریه را پیچیده می‌کند؛ از یک طرف، هیچکس نمی‌تواند پیروزی مقاومت و ارتش و ثبات نسبی موجود در سوریه را انکار کند، و از طرف دیگر، ما می‌بینیم که حملات متقابل میان تروریست‌ها و ارتش سوریه در «ادلب» و«حماه» به شدت ادامه دارد، و علاوه‌بر آن، ترکیه و آمریکا در مناطق شمالی و شرقی سوریه، علیرغم میل دمشق، فعال مایشاء هستند.

چند و چون ماجرا

به نظر می‌رسد که شرایط جاری سوریه، یک وقت استراحت بین دو نیمه است و دو قطب درگیر خود را برای نبرد بعدی که ممکن است نبرد نهایی باشد، آماده می‌کنند. سوریه طی هشت سال اخیر محل قدرت‌نمایی و آزمون میزان توانمندی دو قطب قدرتمند بوده و از این پس نیز خواهد بود.

چیزی که در ماجرای بحران و جنگ داخلی سوریه قابل کتمان نیست و در بالا هم به آن‌اشاره شد، شکست جبهه تروریسم در این جنگ است. اتفاقی که برای آمریکا و متحدانش در منطقه و جهان، باور نکردنی و البته، نگران‌کننده است. طبق فرمولی که تدوین شده و در سال ۲۰۱۱ به اجرا در آمده بود، جبهه تروریسم همه چیز را برای پیروزی داشته است؛ آمریکا عقبه استراتژیک آن بود، عربستان از لحاظ مالی، تسلیحاتی و خصوصا ایدئولوژیکی، از این جبهه حمایت می‌کرد، مشکل ژئوپلیتیک برای اعزام تروریست‌ها و تسلیحات را دو کشور ترکیه و اردن حل کرده بودند و سایر امکانات مثل رسانه‌ها و نهادهای بین‌المللی نیز همه آماده خدمت و پشتیبان این جبهه بودند.

با توجه به این امکانات، وقتی که جنگ سخت و نرم به طور توامان آغاز شد، ابتدا توفان مهیبی را ایجاد کرد که از دوست و دشمن، همه را ترساند و حتی خیلی از وفادارترین افراد جبهه مقاومت هم فکر می‌کردند که کار دولت «بشار اسد» تمام است و فقط بر حسب وظیفه و بدون توجه به نتیجه جنگ، باید با دشمن جنگید. اما، وقتی نیروهای مقاومت به طور جدی وارد میدان شدند و زمانی که روسیه نیز با موشک‌ها و جنگنده‌هایش به این جبهه پیوست، فضای جنگ به مرور عوض شد و تحولات به سمتی پیش رفت که برای آمریکا و غرب ، ناخواسته و بسیار نگران‌کننده بوده است؛ میان متحدان شکاف افتاد، عربستان و رژیم‌های مرتجع عربی در مورد قدرت مطلق آمریکا، دچار تردید شدند و هنوز هم نسبت به پیامدهای شکست در سوریه برای خود بیمناک هستند. بدتر از همه (برای جبهه حامی تروریسم) اینکه، به خاطر آشکار شدن حمایت آمریکا از داعش و دیگر تروریست‌ها، این کشور قدرت نرم خود را در منطقه و جهان تا حدود زیادی از دست داده است.

تلاش برای ایجاد توازن

تا اینجای ماجرا را که بنگریم، می‌بینیم که در رقابت سنگین و نفسگیر دو نیرو در سوریه، تا سال ۲۰۱۴ از قدرت و هیمنه آمریکا و متحدانش کاسته شد و از این سال به بعد، وزنه قدرت در سمت جبهه ضد تروریسم در حال سنگین‌تر شدن بوده است؛ شهرهای بزرگ به دست نیروهای دولتی و مقاومت افتاد و تروریست‌ها حتی در بیابان و صحراهای وسیع هم تار و مار شدند. در چنین شرایطی، طبیعی بود که همه منتظر شنیدن پیروزی نهایی دمشق بر تروریسم باشند، مثل چیزی که در عراق اتفاق افتاده بود. اما این اتفاق نیفتاد. در صورتی که چنین اتفاقی می‌افتاد، نه تنها سوریه ، بلکه کل منطقه به لرزه در می‌آمد و شرایط برای رژیم صهیونیستی نیز بسیار دشوار می‌شد. قدرتی که در ابتدای شروع جنگ داخلی سوریه نا دیده گرفته شده بود، روز به روز نیرومندتر شد و در برابر جبهه مقابل یک موازنه به وجود آورد و اکنون نیز می‌خواست تبدیل به دست برتر بشود.

در سال ۱۳۹۶ زمانی که نیروهای ارتش سوریه استان شرقی دیرالزور، حومه دمشق (از جمله شهر دوما) و سه استان جنوبی «درعا»، «سویدا» و «قلمون» را از کنترل تروریست‌ها خارج کردند، مقامات این کشور، از جمله شخص «بشار اسد»، اعلام کردند که ارتش به زودی راهی شمال می‌شود تا کار تروریست‌ها را در استان ادلب تمام کند.

پس از آن نیز واحدهایی از ارتش سوریه روانه شمال شدند و همه چیز برای آغاز آخرین عملیات بزرگ آماده بود و به نظر می‌رسید که هیچ نیرویی نمی‌تواند جلوی این آخرین پیشروی را بگیرد.

اما، در همان زمان ماشین بزرگ جنگ روانی دشمن به کار افتاد و روی همین مسئله متمرکز شد؛ رسانه‌هایی که ارگان خبری و تبلیغی جبهه حامی تروریسم بوده‌اند، از پیامدهای فاجعه بار حمله به ادلب حرف زدند و مدعی شدند که در صورت آغاز عملیات، حمام خون به راه خواهد افتاد و لذا جامعه جهانی باید بسیج شود و جلوی حمله ارتش سوریه را بگیرد.

همزمان با این هجمه گسترده رسانه‌ای، دولت ترکیه نیز اعلام کرد به هر ترتیبی که شده، باید جلوی این عملیات گرفته شود، زیرا اگر ارتش سوریه حمله‌اش را آغاز کند، هزاران نفر از ساکنان ادلب راهی مرزهای شمالی خواهند شد و این آوارگی بزرگ، باعث می‌شود جان غیر نظامیان به خطر بیفتد و علاوه‌بر آن، ترکیه دیگر نمی‌تواند آواره جدیدی را از سوریه بپذیرد.

علاوه‌بر آن و در حالی که جنجال‌های رسانه‌ای در اوج بود، «رجب طیب اردوغان» رئیس‌جمهور ترکیه، به همتای روسی خود در شهر ساحلی «سوچی» وعده داد که مشکل ادلب را به شیوه سیاسی حل کند؛ اردوغان گفت، شبه‌نظامیان مسلح حاضر در استان ادلب را متقاعد خواهد کرد سلاح‌های سنگین خود را از بخش‌هایی از این استان خارج کنند؛ این مناطق عاری از سلاح که «مناطق کاهش تنش» نام گرفته بود، عمق ۱۵ تا ۲۰ کیلومتر را شامل می‌شده است.

در ارتباط با ماجرای ادلب، آشکار است که مشکل ترکیه ، دلسوزی برای مردم سوریه نبوده و نیست، چرا که اصولا مقامات آنکارا از متهمان ردیف اول کشتار حدود ۵۰۰ هزار شهروند سوری از سال ۲۰۱۱ به این سو هستند. مقامات آنکارا از پیروزی شیرین ارتش سوریه، که با تسلط بر ادلب رقم می‌خورد، به شدت واهمه داشتند. همین مسئله تحت تعقیب قرار گرفتن به خاطر ارتکاب جنایت در سوریه و ترس از ظهور یک سوریه قدرتمند در مرزهای جنوبی، میان آمریکا و ترکیه در ارتباط با بحران سوریه، پیوند ایجاد می‌کند. البته، خوشبختانه این همسویی همه حوزه‌ها را در بر نمی‌گیرد؛ میان آنکارا و واشنگتن بر سر مناطق کرد نشین در شمال و شمال شرق سوریه تنش وجود دارد.

در هر حال، تا این لحظه کسی نمی‌داند که سنگ اندازی ترکیه در مسیر عملیات ارتش سوریه درادلب، آیا با هماهنگی آمریکا صورت گرفته است یا نه. آشکار شدن این توطئه مشترک هم البته چیزی را عوض نمی‌کند؛ ترکیه می‌بایست مقابل چنین عملیاتی می‌ایستاد، تا از پیامدهای پیروزی بزرگ دمشق در امان بماند.

در مجموع، چیزی که در ادلب اتفاق افتاد، هر چند نشان داد که مسائل انسانی برای نیروهای مقاومت و ارتش سوریه مهم است، ولی در مقابل نیز روزنه امیدی را برای جبهه حامی تروریسم ایجاد کرد و توقف ارتش سوریه در پشت دروازه‌های ادلب، نقطه امیدی برای آمریکا شد تا لااقل شکست نخورد و به فکر ایجاد توازن نیرو در سوریه باشد. از این پس بود که تمرکز آمریکا روی مناطق شرق فرات و قلمرو شبه‌نظامیان کرد، دوچندان شد.

تا این زمان واشنگتن تقریبا همه فعالان تروریست(چه تکفیری و چه غیر تکفیری) در خاک سوریه را از دست داده بود. اما، سال‌ها بود که نظامیان آمریکایی در شرق سوریه فعال بوده و شبه‌نظامیان کرد را برای روز مبادا سازماندهی کرده بودند. از سال ۲۰۱۵ به بعد که ارتش سوریه حالت تهاجمی به خود گرفته بود و شهرها و مناطق بیابانی این کشور را یکی پس از دیگری تحت کنترل خود در می‌آورد، آمریکا نه تنها اجازه نداد که نظامیان سوری وارد مناطق تحت کنترل کردها شوند، بلکه همه تلاش خود را به کار گرفت تا افتخار تسخیر مرکز خلافت «داعش» یعنی شهر «رقه»، نصیب ارتش سوریه نشود و به همین خاطر، کردها را روانه استان رقه که اصولا یک منطقه عربی است کرد، و بمباران مداوم مناطق شهری رقه که به قیمت جان صدها غیر نظامی تمام شد، شبه‌نظامیان کرد تحت حمایت خود موسوم به «نیروهای دموکراتیک سوریه»، را بر این شهر مسلط کرده بود. اما اکنون که کار در ادلب گره خورده، وقتش رسیده بود که آمریکا از این سرمایه‌گذاری خود در راستای ایجاد توازن با جبهه مقابل(ضد تروریسم)، بهره‌برداری بکند.

مناطق کردنشین و شرق فرات

مناطق کرد نشین و شرق رود فرات در حال حاضر به مرکز ثقل سیاست‌های واشنگتن تبدیل شده است و دولت آنکارا نیز به این منطقه نگاه ویژه‌ای دارد. هر چند ممکن است آمریکا و ترکیه اهداف تاکتیکی مشترکی را نسبت به مناطق کرد نشین و شرق فرات داشته باشند، ولی نگاه راهبردی این دو کشور به مناطق فوق یکی نیست.

ترکیه نیز مثل آمریکا می‌خواهد از مناطق شمالی و شرقی سوریه به عنوان اهرمی علیه دمشق استفاده کند. اما آنها درقبال کردهای مسلح در این مناطق، سیاست‌های متفاوتی دارند و همین اختلاف باعث می‌شود که آنها نتوانند در این حوزه رویه و سیاست واحدی را اتخاذ بکنند.

در حال حاضر نیز تبادل نظر و چانه زنی میان مقامات آنکارا و واشنگتن بر سر شرق فرات ادامه دارد که آخرین مورد آن، اظهارات روز شنبه «خلوصی آکار» وزیر دفاع ترکیه است؛ وی طی نشستی در مقر وزارت دفاع ترکیه، گفت: اخیرا هیئت آمریکایی به آنکارا سفر کرد و ما نظرات و پیشنهادات خود را به آنها ارائه کرده‌ایم و انتظار داریم که آن را بررسی و فورا پاسخ دهند...دو کشور بر سر ادامه فعالیت مشترک درباره موضوع ایجاد منطقه امن در شرق فرات توافق کرده‌اند.

وی گفت: ما نظراتمان را به هیئت آمریکایی اعلام و تأکید کرده‌ایم که ما نمی‌توانیم دیگر تأخیر را بپذیریم و اگر لازم شد طرح خود را به کار خواهیم گرفت.

این اظهارات نشان می‌دهد که ترکیه می‌خواهد در چارچوب منطقه امن ادعایی، حضور فعال داشته باشد و از نزدیک کردها را تحت کنترل بگیرد. این اقدام ضد سوری آنکارا به شکل‌گیری توازن قدرت مورد نظر آمریکا در سوریه کمک می‌کند، اما ممکن است مانع طرح‌های بعدی آمریکا در مناطق کرد نشین هم بشود. به همین خاطر، آمریکا در ارائه پاسخ مثبت به ترکیه، تعلل می‌کند.

در حال حاضر دقیقا مشخص نیست که آمریکا برای مناطق کرد نشین چه برنامه‌ای دارد. چیزی که در ظاهر مشاهده می‌شود، سفرهای پی‌درپی و مشکوک مقامات ارشد آمریکایی به این مناطق و ارسال صدها کامیون مملو از تسلیحات برای شبه‌نظامیان کرد است.

همین مسئله که به وضوح تمامیت ارضی سوریه را به خطر می‌اندازد، برای ترکیه نیز نگران‌کننده بوده و به همین خاطر است که مقامات آنکارا بی‌قراری می‌کنند.

در این شکی نیست که در صورت اجرایی شدن طرح مورد نظر آمریکا در مناطق کرد نشین سوریه، دمشق با خطر تجزیه مواجه شده و محور مقاومت که از ایران تا مرزهای فلسطین اشغالی در غرب سوریه و جنوب لبنان امتداد دارد، هم تهدید می‌شود.

ترکیه طی سال‌های اخیر عملا نشان داده است که در مورد تضعیف دولت دمشق و حتی تجزیه سوریه، کاملا با آمریکا همسو است. ترکیه نمی‌خواهد یک دولت قدرتمند در مرزهای جنوبی خود داشته باشد. علاوه‌بر آن، ترکیه نه تنها محور مقاومت، که راهبردش نابودی اسرائیل است، را نمی‌تواند درک کند، بلکه حس می‌کند این محور ممکن است در آینده موی دماغش هم بشود و در مسیر جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای آنکارا مانع هم ایجاد بکند. نوع برخورد «رجب طیب اردوغان» با رژیم صهیونیستی، تاکنون مبتنی بر منافع ترکیه بوده است. به همین خاطر، میان دولت ترکیه و جنبش مقاومت نوعی شکاف نامرئی وجود دارد و احتمالا این شکاف درآینده بر ملا خواهد شد. البته نا گفته نماند، توده‌های مردم که به حزب «عدالت و توسعه » رای داده اند، و اردوغان را به قدرت رسانده‌اند، مثل سایر ملت‌های منطقه، گرایشات شدیدا ضد صهیونیستی دارند و همین گرایشات است که باعث می‌شود اردوغان دربرخی مواقع، اقدامات اسرائیل علیه فلسطینیان را با شدت و حرارت خاصی محکوم کند و در ظاهر، حرف‌های گنده بزند. ولی در هر حال، هرگز با جبهه مقاومت همدل نیست و بدش نمی‌آید که دیگران این جبهه را برچینند.

در هر حال، غرض این است که بگوییم دولت ترکیه با تضعیف و نا بودی حکومت بشار اسد، تجزیه سوریه و برچیده شدن جبهه مقاومت، کاملا با آمریکا همسو است. اما، مشکل ترکیه با آمریکا در منطقه شرق فرات، مسئله چگونگی برخورد با شبه‌نظامیان کرد است. به طور طبیعی، شکاف و اختلاف میان واشنگتن و آنکارا بر سر کردها، نفعش به دمشق و جبهه ضد تروریسم می‌رسد و حتی ممکن است در آینده، سیاست «ایجاد توازن» واشنگتن در سوریه را به خطر بیندازد.

در هر صورت، مسئله کردها و شرق فرات مسئله‌ای غامض و لاینحل بوده و هیچ دور نمای درستی را نمی‌توان برای آن پیش‌بینی کرد. البته، این مسئله یک راه‌حل دارد و آن، درک سیاست‌های پلید آمریکا توسط کردهای سوریه است؛ آنها باید بدانند که واشنگتن به شبه‌نظامیان کرد، نگاهی کاملا ابزاری دارد، و این نگاهی است که آمریکایی‌ها به تروریست‌های تکفیری و غیر تکفیری در سوریه داشته‌اند. کردهای سوریه همچنین، به یک دولت مرکزی قوی در دمشق نیاز دارند، تا از آنها در برابر حملات ترکیه محافظت کند.

جمع‌بندی

سوریه هر چند بخشی از پازل پر تلاطم منطقه است و بحران این کشور با سایر بحران‌ها از عراق گرفته تا لیبی و یمن و افغانستان، گره خورده است؛ اما بسیاری از کارشناسان به این باور رسیده‌اند که در صفحه شطرنج غرب آسیا، مهره سوریه حکم وزیر را دارد و هر حرکتی در این کشور، می‌تواند جریان مقابل را کیش و مات بکند. به همین خاطر، در حال حاضر همه نگاه‌ها به سوریه است.

قدرت نیروهای مقاومت و ارتش سوریه طی سال‌های نخست پس از ۲۰۱۱ اصلا در نظر گرفته نمی‌شد. اما، این نیروها طی سال‌های بعد خودی نشان داده‌اند و در بازه زمانی میان سال‌های ۲۰۱۴ و ۲۰۱۶ با جبهه حامی تروریسم، به توازن رسیده‌اند و در گام بعد نیز برای کسب جایگاه قدرت مسلط خیز برداشتند. اما زمانی که جبهه ضد تروریسم و مقاومت می‌خواست با فتح ادلب ، این برتری را تثبیت کند، همان‌طور که گفته شد، ناگهان این روند متوقف شد و آمریکا از این پس در صدد حفظ موازنه قدرت در سوریه بر آمد و هنوز هم تلاش می‌کند این موازنه را ایجاد کند، تا بلکه در آینده بتواند شانس خود را (یعنی همان تغییر روند تحولات به نفع آمریکا) یکبار دیگر امتحان کند.

*** زمانی که جبهه ضد تروریسم و مقاومت می‌خواست با فتح ادلب، برتری خود را در سوریه تثبیت کند، ناگهان این روند متوقف شد و آمریکا از این پس در صدد حفظ موازنه قدرت بر آمد، تا در آینده بتواند شانس خود را در سوریه یکبار دیگر امتحان کند.**

*** هر چند ممکن است آمریکا و ترکیه اهداف تاکتیکی مشترکی را نسبت به مناطق کردنشین و شرق فرات داشته باشند، ولی نگاه راهبردی این دو کشور به مناطق فوق یکی نیست.**

در حال حاضر دقیقا مشخص نیست که آمریکا برای مناطق کردنشین چه برنامه‌ای دارد. چیزی که در ظاهر مشاهده می‌شود، سفرهای پی‌درپی و مشکوک مقامات ارشد آمریکایی به این مناطق و ارسال صدها کامیون مملو از تسلیحات برای شبه‌نظامیان کرد است.

*** به نظر می‌رسد که شرایط جاری سوریه، مشابه وقت استراحت بین دو نیمه در مسابقات ورزشی است و دو قطب درگیر خود را برای نبرد بعدی که ممکن است نبرد نهایی باشد، آماده می‌کنند.**

سرمایه‌گذاری عربستان در نهادهای علمی آمریکا

امین‌الاسلام تهرانی

*** پولی را که عربستان از سال ۲۰۱۲ تاکنون به طور مستقیم وارد صندوق‌های مراکز علمی آمریکا کرده، حدود ۶۵۰ میلیون دلار است. یک میلیارد دلار نیز هر ساله از طریق ۴۴ هزار دانشجوی سعودی که در آمریکا تحصیل می‌کنند، نصیب این کشور می‌شود.**

*** عربستان درست در زمانی که یمن را زیر بمب‌های ساخته آمریکا می‌کوبد و تمام منتقدان داخلی خود را سلاخی می‌کند، با بیش از ۶۰ دانشگاه آمریکایی از جمله با M.I.T. قراردادهای مالی فراوانی می‌بندد.**

طبق قوانین آمریکا دانشگاه‌ها و نهادهای علمی این کشور می‌توانند بخشی از درآمد خود را از سرمایه‌گذاری خارجی کسب کنند. وقتی هم صحبت از سرمایه‌گذاری خارجی در آمریکا باشد، حتماً پای عربستان سعودی به میان کشیده خواهد شد. گویی عربستان سعودی وظیفهٔ اخلاقی دارد تا بخشی از هزینه‌های جاری آمریکا را به تنهایی تأمین کند. حکمرانان جزیره العرب نه تنها با خرید بیمارگونه سلاح، پول‌های نفتی خود را سرازیر جیب آمریکایی‌ها می‌کند، بلکه با پول‌هایی که به دانشگاه‌های آمریکایی می‌دهند، کوشش دارند تا آبرویی برای خود بخرند؛ غافل از این که پولشان پیش از آن که چهره خودشان را تطهیر کند، چهره نهادهای علمی آمریکا را مخدوش می‌کند.

میزان و چگونگی سرمایه‌گذاری

گرچه گزارش نهادهای علمی آمریکا از منابع مالی‌شان چندان هم روشن نیست، اما با همین داده‌ها که منتشر کرده‌اند می‌توان یافت آن چه که از سال ۲۰۱۲ تا کنون از خزانه عربستان، به طور مستقیم، وارد صندوق‌های مراکز علمی آمریکا شده است حدود ۶۵۰ میلیون دلار است. یک میلیارد هم هر سال از طریق ۴۴۰۰۰ دانشجوی سعودی محصل در آمریکا نصیب این کشور می‌شود. جالب این است که اکثر این ۴۴۰۰۰ دانشجو از خود دولت عربستان هزینه تحصیل خود در آمریکا را دریافت می‌کنند؛ در حالی که دانشجویان خارجی دیگر، مثلاً ۳۰۰۰۰۰ دانشجوی چینی که در آمریکا هستند، توسط خانواده‌هایشان تأمین مالی می‌شوند. البته سعودی با همهٔ ول‌خرجی‌اش و دادن بورسیه به دانشجویان خودش تنها درصد کمی از دانشجویان خارجی آمریکا را تشکیل می‌دهد و به قول مایکل سوکولوو دانشجویان سعودی نسبت با دانشجویان شرقی دیگر از استعداد چندان زیادی هم برخوردار نیستند.

عربستان، درست در زمانی که یمن را زیر بمب‌های ساخت آمریکا می‌کوبد و تمام منتقدان داخلی خود را سلاخی می‌کند، با بیش از ۶۰ دانشگاه آمریکایی از جمله با M.I.T. قراردادهای مالی فراوانی می‌بندد تا لابد از علم مدرن حمایت کند! البته پرسش از این که دانشگاه آمریکایی M.I.T. چه نیازی به پول‌های نفتی عربستان دارد؟ خود پرسش جدی‌ای است. این دانشگاه سال پیش ۱۶/۵ میلیارد دلار سرمایه داشت که این مبلغ بیش از تولید ناخاص ملی کشورهایی چون نیکاراگوئه است. در حالی که پولی که عربستان در این دانشگاه خرج می‌کند، مطابق اعلام خود این دانشگاه، سالی حدود ۱۰ میلیون دلار است و البته ۴۳ میلیون هم پولی است که در واقع از طرف میلیاردرهای سعودی نصیب مراکز آموزشی مرتبط با این دانشگاه می‌شود. آیا عایدی این دانشگاه از سفره پهن سعودی همین مقدار است؟

حداقل ۲۵ دانشگاه آمریکایی به طور رسمی با آرامکو، بزرگترین شرکت نفتی سعودی و طبق ادعای بلومبرگ سودآورترین شرکت جهان، و یا با سابیک و دیگر شرکت‌های عربستان قرارداد دارند. بیش‌تر این قراردادها در حوزه تخصصی نفت و گاز طبیعی است. اقتصاددان‌های مدرسه دولتی کندی هاروارد مستقیماً برای دولت عربستان کار می‌کنند و برای آیندهٔ بازار کارِ پادشاهی عربستان به این پادشاهی مشاوره می‌دهند. البته بیش‌تر این دانشگاهیان به جای این که خود را مشاوران عربستان معرفی کنند، دوست دارند که خود را پژوهشگرانی بخوانند که مشغول تحقیق روی پروژه‌هایی خاص‌اند!

هدف از سرمایه‌گذاری

همان طور که پیش از این گفته شد، اولین چیزی که عربستان به دست می‌آورد گروهی از دانشمندان مراکز علمی آمریکا است که در حوزه‌های مختلف نفت وگاز به سعودی‌ها مشاوره می‌دهند؛ که شامل حوزه‌های فنی و مهندسی، بازاریابی و اقتصاد می‌شود. البته اگر بخواهیم این مسئله را به زبان مردم یمن ترجمه کنیم، معنایش این می‌شود که این گروه از دانشگاهیان و دانشمندان آمریکایی به عربستان کمک می‌کنند تا بیش‌تر نفت و گاز استخراج کنند تا بیش‌تر نفت بفروشند و پول به جیب بزنند تا بیش‌تر از آمریکا بمب بخرند تا بیش‌تر خانه‌های یمنی‌ها را بر سرشان خراب کنند و با محاصره یمن کودکان و زنان بیش‌تری را در معرض مرگ از گرسنگی قرار دهند.... البته این دانشمندان آمریکایی که لابد تقدسی هم برای علم قائل‌اند می‌توانند با پولی که از علم‌فروشی به عربستان به کف می‌آورند، بوقلمون درشت‌تری برای جشن «روز شکرگزاری» بپزند و چیزی از پس‌مانده‌اش را نیز به کارتن‌خواب‌های شهرشان بدهند تا شاید کفاره‌ای باشد برای بخشایش‌شان!

چیز دیگری که سعودی‌ها با سرمایه‌گذاری در دانشگاه‌های آمریکا به دنبالش هستند، جلب فکر دانشگاهیان طراز اول آمریکا به سمت سعودی و شاهزاده جوانی است که قصد دارد با آن چه چشم‌انداز ۲۰۳۰ می‌خواند دست به مدرن‌سازی عربستان بزند -البته عربستانی که هنوز مفهوم ملیت در آن شکل نگرفته است! این سرمایه‌گذاری‌ها کمک می‌کند به تلطیفِ افکار دانشگاهیان آمریکا نسبت به عربستانی که پیش‌تر بَدَوی می‌خواندنش. البته این «جلب افکار» ثمر دیگری نیز برای سعودی‌ها دارد، و آن «بِرَندسازی» است. همان چیزی که جوردن سفیر سابق آمریکا در عربستان آن را تلاشی خواند برای «گستردن «قدرت نرم»، درست همان‌گونه که آمریکا سال‌ها است که انجام می‌دهد.»

وقتی بن‌سلمان مشغول خرج کردن در این دانشگاه‌ها بود، رسانه‌های آمریکایی این که عربستان به تازگی اجازه رانندگی به زنان داده! را با شدت تبلیغ می‌کنند یا این که سینمایی در ریاض بعد ۳۵ سال افتتاح می‌شود را در بوق می‌کنند. برای همین پول‌ها است که وقتی دانشگاه‌های آمریکا مثل هاروارد و M.I.T. یا مراکزی چون سیلیکون ولی میزبان بن‌سلمان می‌شوند، کسی در آن جا متعرض جنایات او و کشورش در یمن و یا سرکوب شهروندان مخالف حکومت نمی‌شود. تعدادی از دانشگاهیان و کنش‌گران ضد جنگ در مقابل M.I.T. دست به اعتراض زدند و این دانشگاه را به خاطر نقش مشاوره‌ای‌اش برای عربستان محکوم کردند و این دانشگاه را مجرم جنگی خواندند که باعث مرگ هزاران نفر شده است، اما این صداها به جایی نرسید. ۴۰۰۰ نفر امضاء جمع کردند که M.I.T. ملاقات بن‌سلمان را لغو کند اما نتیجهٔ این اعتراضات و کارزار روشن بود: فردا صبحش بن‌سلمان در آزمایشگاه رسانه‌ای این دانشگاه بود و قراردادی ۲۳ میلیون دلاری برای گسترش پروژه‌های تحقیقاتی بست. این پول‌هَا کار سعودی را راه می‌اندازد، اما تیغ دلارهای نفتی بن‌سلمان تا جایی بِرّندگی دارد. بعد از این روشن خواهد شد که باز سعودی در معامله با آمریکا بیش از این که چیزی به دست بیاورد، چیزی از کف داده.

سرانجام مبهم

گویی این که عربستان در یمن کشتارگاهی بزرگ از غیرنظامیان راه بی‌اندازد، یا این که در یک روز ۳۷ نفر از -به اصطلاح- شهروندان خود را گردن بزند و پیکر بی‌سر یکی از آنها را نیز در پیش چشم مردم به چلیپا بکشد تا درسی برای یاغی‌ها باشد، برای نخبگان دانشگاهی آمریکا مسائلی پیش پا افتاده بود! و چندان برایشان دردناک نبود؛ اما قتل خاشقچی ماجرایی متفاوت بود. او به هر حال برای روزنامهٔ «آمریکاییِ» واشنگتن پست می‌نوشت، کشتن او انگار خون این نخبگان دانشگاهیِ را به جوش آورد. به خصوص بعد از آن لستر مسئول رسیدگی این پرونده شد و اعلام کرد: یکی از کسانی که در جریان قتل خاشقچی نقش داشتند در ملاقات بن‌سلمان از M.I.T. همراه او بوده است. این جا دیگر سکوت چندان ممکن نبود و اعتراض‌ها بالا گرفت و صداهایی که پیش‌تر در گوشه و کنار بلند می‌شد و شنیده نمی‌شد، این بار به گوش‌ها رسید.

رسانه‌ها این بار، با شخصیت‌های مستقل دانشگاهی همراه شدند -همان شخصیت‌هایی که پیش‌تر صدایشان را نمی‌شنید و منعکس نمی‌کرد- و به دانشگاه‌ها فشار آوردند، بالاخره این بار بحث بر سر جان «میلیون‌ها یمنی» نبود، بلکه بحث سر جان «یک خودی» بود. کار چنان بالا گرفت که دانشگاه M.I.T. بخشی از پول عربستان را به نشانهٔ اعتراض بازگرداند. این بار کلام اساتید مستقلی چون هسلنگر استاد M.I.T. شنیده شد، که می‌گفت: «دانشگاه‌های آمریکا به سعودی سرمایهٔ نمادین می‌دهند. ما از نام دانشگاه M.I.T. استفاده کردیم تا نام بن‌سلمان و رژیمش را جلا دهیم.» گردانندگان دانشگاه‌ها نیز مجبور به موضع‌گیری شدند. در واقع رؤسای این نهادها موضعی دوگانه در قبال عربستان گرفتند. برخی گفتند که ما با شرکت آرامکو و.. قرارداد داریم نه با دولت عربستان، در حالی که حدود ۸۷ درصد بودجه سعودی را آرامکو تأمین می‌کند و دیگر شرکت‌ها نیز همه دولتی‌اند، یا جاناتان کینگ، یکی از مسئولان دانشگاه M.I.T.، گفت: ما با قاتل‌ها و زندانی‌کنندگان کنشگران زن شریک نخواهیم شد، اما باید روابط خود را با آنان حفظ کنیم!! همهٔ این‌ها نشان می‌دهد که تیغ پول عربستان هم تا جایی می‌بُرد و این بار هم حکمرانان سعودی بیش از آن چه به دست آوردند، خرج کردند. در این جا هم کلام مایکل اسکولوف نویسنده نیویورک تایمز، مصداق دارد که گفت: «بن‌سلمانِ خام، وسط تور دلال کارکشتهٔ آمریکایی، دونالد ترامپ، است؛ که پول‌های نفتی سعودی را می‌بلعد و آن را پول خوردهای عربستان می‌خواند.»

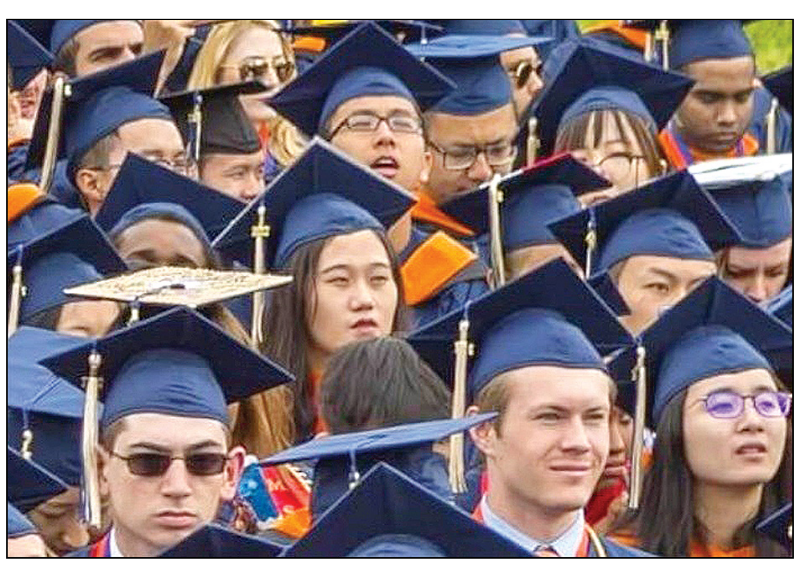

*** حداقل ۲۵ دانشگاه آمریکایی به‌طور رسمی با «آرامکو» بزرگ‌ترین شرکت نفتی سعودی و طبق ادعای «بلومبرگ»، سودآورترین شرکت جهان، و با دیگر شرکت‌های عربستان قرارداد دارند. بیش‌تر این قراردادها در حوزه تخصصی نفت و گاز طبیعی است.**

منابع:

.The New York Times Magazine -
.MIDDLE EAST MONITOR-